



شخصیت‌شناسی اسکندر در آثار نظامی

(با تأکید بر اسکندرنامه ابراهیم‌میرزا مکتب شیراز)

یدالله طالشی^{۱*}، محمدجواد سام‌خانین^۲، مؤمن دامن‌کش^۳

* (نویسنده مسئول) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران، Taleshi@iaau.ac.ir

^۲ دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گیلان، دانشگاه گیلان، رشت، ایران، Samyal@yahoo.com

^۳ دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. momen_damankesh@yahoo.com

چکیده

گرچه اسکندر پیش از اسلام در ایران شخصیتی ناستوده و منفور داشت، اما در دوران اسلامی به دلیل خلط شخصیت او با ذوالقرنین مذکور در قرآن، نزد بسیاری از نویسندگان مسلمان دارای وجهه مثبت و ستودنی است و چهره‌ای پیغمبرگونه دارد؛ اسکندرنامه نظامی نیز بر این اساس شکل گرفته است. اما نظامی علاوه بر اینکه شخصیتی ایده‌آل و قابل ستایش از اسکندر ارائه می‌دهد، او را به‌عنوان یک قهرمان تمدن معرفی می‌کند؛ قهرمانی که جنگ‌ها و سفرهای مختلف او چه به‌عنوان پادشاه و چه به‌عنوان پیامبر در راستای حفظ و گسترش تمدن است. در این پژوهش تلاش شده است تا نمود این جنبه از شخصیت اسکندر در شرفنامه و اقبال‌نامه نظامی بررسی گردد و مصادیق متعدد آن — با در نظر گرفتن تفاوت‌هایش با متون دیگر بازشمرده شود. بنابراین جنگ‌های مختلفی که اسکندر انجام داده است، انگیزه‌ها و هدف‌های اصلی او در این جنگ‌ها، علل و پی‌آمدهای آن و نیز تغییر و تحولاتی که در سرزمین‌های مختلف صورت می‌دهد، از مواردی است که به آن‌ها پرداخته می‌شود.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی و تحلیل شخصیت اسکندر در آثار نظامی.
۲. بررسی شخصیت اسکندر در اسکندرنامه ابراهیم‌میرزا مکتب شیراز.

سؤالات پژوهش:

۱. شخصیت اسکندر در آثار نظامی چگونه است؟
۲. شخصیت اسکندر در اسکندرنامه ابراهیم‌میرزا مکتب شیراز چگونه است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۳

دوره ۲۱

صفحه ۳۷۹ الی ۳۹۵

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۱

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۰۵/۰۷

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۳/۰۱

کلمات کلیدی

نظامی،

شرفنامه،

اقبال‌نامه،

اسکندر،

تمدن.

ارجاع به این مقاله

طالشی، یدالله، سام‌خانین، محمد جواد، & دامن‌کش، مؤمن. (۱۴۰۳). شخصیت‌شناسی اسکندر در آثار نظامی (با تأکید بر اسکندرنامه ابراهیم‌میرزا مکتب شیراز). مطالعات هنر اسلامی، ۲۱(۵۳)، ۳۷۹-۳۹۵.

 dor.net/dor/20.1001.1

*****/

 dx.doi.org/10.22034/IAS

۲۰۲۱.۳۰.۴۴۹۲.۱۷۲۱

مقدمه

چهره اسکندر و چندوچون شخصیت او بحثی است درازدامن.. تاکنون نیز بیش و کم پژوهش‌هایی در این زمینه انجام شده است و باتوجه به خلط چهره اسکندر تاریخی با اسکندری که در برخی متون دوره اسلامی با آن روبه‌رو می‌شویم، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. به‌خصوص که نظامی‌پژوهان و نیز کسانی که در پی شناسایی چهره واقعی اسکندر برآمده‌اند به تفاوت‌های اساسی و دگرگونی چهره تاریخی — افسانه‌های اش واقف بوده‌اند. بیشتر پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه شخصیت اسکندر در فرهنگ و متون ایرانی، به دو جنبه نیک و بد چهره او در دوره اسلامی و پیش از آن می‌پردازند؛ برخی از پژوهش‌ها نیز به تفاوت‌های اسکندر در شاهنامه و در آثار نظامی مربوط می‌شوند.

ازجمله پژوهش‌های انجام گرفته که ذکر آن‌ها در اینجا سودمند می‌نماید، باید اشاره کرد به پژوهشی از بورگل (۱۳۷۳) تحت عنوان «تصویر اسکندر در حماسه نظامی» است که در آن تقریباً سیر کلی اسکندرنامه را باتوجه به فضای ذهنی نظامی بیان کرد است. مقاله دیگری از کرمی (۱۳۸۳) با عنوان «اسکندر - ایران - نظامی» نیز هست که در آن اسکندر تاریخی با اسکندر متحول شده در متون دوره‌های بعد مقایسه شده است و نویسنده برخی منابع احتمالی را که ممکن است در این امر دخیل بوده باشند، ذکر کرده است. زرین کوب (۱۳۷۲) در کتاب «پیر گنج در جستجوی ناکجاآباد»، با اشاره به انگیزه نظامی برای ساختن یک مدینه فاضله به وجهه پیامبری اسکندر نیز می‌پردازد و با تحلیل فضای شرفنامه و اقبال‌نامه، اسکندر را به‌عنوان قهرمان این قصه نظامی می‌داند. بهار در حواشی «مجمعل‌التواریخ»، چهره مثبت و قابل‌ستایش اسکندر در فرهنگ و افسانه‌های ایران پس از اسلام را ناشی از تصور و برداشت اعراب از شخصیت او می‌داند، چراکه ایرانیان پیش از اسلام در کتب مذهبی خود اسکندر را، الکساندر گجستک یا ملعون می‌خواندند، لیکن عرب‌ها به تصور اینکه اسکندر مسیحی بوده و رومی و مسلمین نیز هوادار روم و نصارا بوده‌اند، او را ستوده‌اند که این قضیه بعداً در فرهنگ ایرانی نیز نفوذ کرده است (ر. ک. بهار، ۱۳۱۸: ۵۶).

کتاب «چهره اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی»، نوشته غلامحسین بیگدلی (۱۳۸۶) تفاوت میان چهره اسکندر در شاهنامه و اسکندرنامه نظامی را به تفصیل بررسی کرده است. اسکندر در چشم نظامی، یک قهرمان تمدن یا بهتر بگوییم تمدن گستر است؛ درواقع، او در پی برقراری توازن بین تمدن‌های مختلف است. اسکندر خواهان ایجاد تمدنی برتر است و هرجایی که با عناصر آن روبه‌رو می‌شود، سعی می‌کند آن را پاس بدارد. او بر آن است که از کل جهان متمدن در برابر توحش دفاع کند؛ بنابراین به هنگام گذر از سرزمین‌های مختلف هر جا با عملی یا پدیده‌ای روبه‌رو شود که از نظر او ممکن است برای کل جهان فرهنگی خطرناک باشد برخورد می‌کند.

سه نبرد مهمی که انجام می‌دهد، عبارت‌اند از: نبرد با سیاهان زنگ، نبرد با دارا و دیگری نبرد با روس‌ها. البته از سرزمین‌های دیگری نیز عبور می‌کند و نبردهایی انجام می‌دهد که چندان پررنگ نیست؛ درواقع، او در این سرزمین‌ها و تمدن‌های حاشیه‌ای، چند کار انجام می‌دهد، یکی اینکه برخی از آن‌ها را از نابودی نجات می‌دهد و در مقابل خطرات احتمالی و توحش شمالی و جنوبی از آن‌ها محافظت می‌کند و دیگر اینکه سعی می‌کند برخی نقاط ضعفشان را تقویت

کند و یا اینکه تلاش می‌کند تا عادات نه درخور آن‌ها را از بین ببرد و اصول شایسته‌تری را جایگزین کند. آنچه نظامی می‌خواهد بگوید این است که اسکندر به‌عنوان یک شخصیت ویژه و با سیمایی پیمبرگونه، در پی جنگ و خونریزی نیست بلکه هدفش ایجاد هر نوع شیوه‌ای است که بوی اخلاق و انسانیت می‌دهد، نظامی بارها و بارها و در ایات مختلف بر روی این قضیه تأکید می‌کند.

اسکندر نخست با زنگی‌ها نبرد می‌کند که نماد توحش جنوبی هستند؛ سپس با دارا می‌جنگد؛ نبرد او با دارا و به‌طور کلی برخورد او با ایرانیان در بسیاری موارد متفاوت با سایر مناطق است. نبرد بعدی و در واقع نبرد پایانی‌اش با روس‌هاست که نماد توحش شمالی‌اند و آداب خاص خود را دارند. این نوع داستان‌پردازی و طرح چنین نقشه‌ای از سفرهای اسکندر، ویژه اسکندرنامه نظامی است و در دیگر اسکندرنامه‌ها و یا در متونی که در خلالشان به جهانگردی و جنگ‌های اسکندر نیز پرداخته شده است، دیده نمی‌شود. حتی اگر مراتب سیر جهانگردی اسکندر در روایت شرفنامه و اقبال‌نامه با متونی همچون شاهنامه و یا اسکندرنامه منثور کالیستین (۱۳۴۳) تا حدودی نزدیک باشد، نقاط برجسته و نوع برخورد اسکندر هنگام ورود به مناطق مختلف متفاوت است و نیز تصویر نظامی از سرزمین‌ها و تمدن‌های مختلف (به‌ویژه آن‌هایی که از نظر او پراهمیت بوده‌اند) با سایر روایت‌ها به‌دلیل نگاه خاص نظامی و اهدافی که دنبال می‌کند فرق دارد.

۲. رابطه اسکندر با تمدن ایران به‌عنوان تمدن برتر

ایرانیان سرزمین خود را مرکز جهان می‌دانستند و در معتدل‌ترین منطقه؛ از میان هفت‌اقلیم، ایران در اقلیم چهارم قرار می‌گیرد، یعنی درست در اقلیم میانه (ر. ک. بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۹۶). اندیشه ایران مرکزی از ایران باستان به دوره اسلامی رسیده و چنان رواجی یافته است که در قرن هشتم هجری شخصی چون ابن‌عبری — که یک اسقف مسیحی سریانی است — هنگام برشماری فضایل ایرانیان یکی را هم این می‌داند که سرزمینشان در میانه جهان است (ر. ک. ابن‌عبری، ۱۳۷۷: ۶۰). این مسئله در آثار نظامی نیز صراحتاً آمده است:

همه عالم تن است و ایران دل
چونکه ایران دل زمین باشد
نیست گوینده زین قیاس خجل
جان ز تن به بود یقین باشد

(نظامی، ۱۳۸۹: ۳۱)

اسکندر با غلبه بر ایران بر قلب جهان متمدن چیره می‌شود و از اینجا به بعد فتوحاتش آن‌گونه که در شرفنامه توصیف می‌شود در راستای آن است که همان برتری‌ای که دارا در میان مردم سرزمین‌های دیگر داشته برای او نیز به رسمیت شناخته شود. این به‌ویژه در لشکرکشی‌های او به هند و چین نمود دارد. او در چندین جا هنگام رجزخوانی نزد شاهان دیگر اعلام می‌کند که به مال و ثروت و وجهه بیشتر محتاج نیست و دستیابی به قلمرو دارا او را بی‌نیاز کرده است.

که یغمایی و چینی آرم به دست
غلامان چینی و یغمایی است
بسی بهتر از ملک ایران به چین
(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۷۷)^۱

اسکندر در رابطه با ایران سه چهره گوناگون دارد.

۱/۱. بیگانه

الف) رومی: در چندین جا پیش از آنکه اسکندر به طرف حادثه تازه‌ای برود گفته می‌شود که او قصد بازگشت به روم را داشته و ناخواسته به طرف حادثه کشیده شده است و حتی از دل‌تنگی او برای روم سخن به میان می‌آید. در دفاع از مصر و جنگ با روس‌ها و برپایی رسم ملوک‌الطوایفی در ایران سخن از منافع روم گفته می‌شود.

ب) غاصب: اسکندر هم از سوی خود و هم از سوی دیگران وارث برحق دارا خوانده می‌شود؛ ولی در چند جانی دیگر به چشم می‌آید. یک‌بار هنگامی که در ایران تازه مفتوح، در حال گشت‌وگذار است به او خبر می‌رسد که در ری یک مدعی سلطنت بر ضدش قیام کرده است. اسکندر رابطه خود با این مدعی را چنین توصیف می‌کند:

بدان داستان ماند این تاج و تخت
که از هندویی هندویی برد رخت

(همان: ۳۴۵)

و هنگامی که ارسطو می‌خواهد اسکندر را به پدیدآوردن نظام ملوک‌الطوایفی تشویق کند به او چنین می‌گوید:^۲

در این بوم بیگانه کم کن نشست
مکن خویش‌تن را بدو پای بست
تو نتوانی این ملک را داشتن
نه بر وارثان نیز بگذاشتن
که بر ملک این خانه دعوی بسی است
همان حجت ملک با هر کسی است
در این مرزوبوم از پی سروری
ز رومی مده هیچ‌کس را سری
زمین عجم گورگاه کی است
در او پای بیگانه وحشی پی است

(همان: ۲۶۶)

^۱ این نوع فخرفروشی میان ایرانیان و چینیان ظاهراً متداول بوده است؛ چراکه در برخی متون از جمله گرشاسپنامه (رک. اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۷۰) و نیز متن تاریخی‌ای چون جهانگشای جوینی نیز دیده می‌شود.

^۲ در تجارب‌الامم نیز بدین گونه است؛ ارسطو در جواب نامه اسکندر که در آن از شورش دوباره ایرانیان ابراز نگرانی کرده بود می‌گوید «شاهزادگان پارس و کسانی را که شایسته کشورداری و آماده این کار می‌بینی، به نزدیک خویش‌خوانی و سرزمین‌ها و استان‌ها بدیشان سپاری تا هریک شاهی سرخود باشند، که در آن هنگام باخود ناسازگار شوند و همگی از تو فرمان برند» (ابن‌مسکویه، ۱۳۶۹: ۹۵).

ج) **تفرقه انداز:** اسکندر برای جلوگیری از متحد شدن ایرانیان، اقدام آنان به خونخواهی دارا و لشکرکشی احتمالی شان به یونان و روم به توصیه ارسطو، رسم ملوک الطوائفی را در ایران پی می افکند؛ چراکه،

چو هر یک جداگانه شاهی کنند / ز یکدیگران کینه خواهی کنند

(همان: ۲۶۷)

۱/۲. مصلح

الف) **بر انداختن رسم آتش پرستی:** در شاهنامه دارا در هنگام مرگ انگیزه خود را از پذیرفتن اسکندر به دامادی، زادن وارثی می داند که،

مگر زو ببینی یکی نامدار	کجا نو کند نام اسفندیار
بیاراید این آتش زردهشت	بگیرد همان زند و استا به مشت
نگه دارد این فال جشن سده	همان فر نوروز و آتشکده
همان اورمزدو مه و روز مهر	بشوید به آب خرد جان و چهر
کند تازه آیین لهراسبی	بماند کیی دین گشتاسبی

(فردوسی، ۱۹۶۷: ۴۰۲/۶)

و اسکندر نیز بلافاصله پس از این گفتار سخنان دارا را می پذیرد. ولی نظامی در اینجا گویی دقیقاً به مقابله فردوسی رفته است؛ چراکه جای جای به ستیز اسکندر با آتش پرستی پافشاری می کند:

سکندر بفرمود که ایرانیان	گشایند از آتش پرستی میان
مغان را به آتش سپارند رخت	بر آتشکده کار گیرند سخت

(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۳۹)

ب) **جلوگیری از رفت و آمد بی قید و بند دختران:** نظامی از رسمی ناشناخته که در میان ایرانیان آن روزگار رواج داشته است، خبر می دهد:

دگر عادت آن بود که آتش پرست	همه ساله با نو عروسان نشست
به نوروز جمشید و جشن سده	که نو گشتی آیین آتشکده
ز هر سو عروسان نا دیده شوی	ز خانه برون تاختندی به کوی

(همان: ۲۳۹)

و اسکندر پارسایانه،

چنان داد فرمان شه نیک رأی
گرامی عروسان پوشیده روی
که رسم مغان کس نیارد به جای
به مادر نمایند رخ یا به شوی
(همان: ۲۴۰)

ج) برقراری مجدد نظام طبقاتی: سلسله‌مراتب جامعه در زمان دارا ظاهراً دچار آشفتگی شده بود.

خرابی درآمد به هر پیشه‌ای
که پیشه‌ور از پیشه بگریخته است
بیابانیان پهلوانی کنند
بتر زین کجا باشد اندیشه‌ای
به کار دگر کس درآویخته است
ملک‌زادگان دشتبانی کنند
(همان: ۲۳۷)

اما اسکندر به این اوضاع خاتمه می‌دهد:

هراسنده شد زین سخن شهریار
که هر پیشه‌ور پیشه خود کند
سپاهی به آیین خود ره برد
منادی برانگیخت در هر دیار
جز این گرچه نیکی کند بد کند
همان شهری از شغل خود نگذرد
(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۳۷)

۱.۳. مقلد و وارث

الف) کنجکاوی درباره شاهان و پهلوانان باستان ایران: او پیوسته کنجکاو است تا بداند ایرانیان چه رسومی داشته‌اند گاه از رستم و و دیگر پهلوانان پیشین ایرانی و دلاوری‌های آنان می‌پرسد (رک. همان: ۲۲۹-۲۳۴)؛ و گاهی نیز «به آیین کی و رسم فریدون» می‌می‌نوشد:

به رسم فریدون و آیین کی
ستانیم داد دل از رود و می
(همان: ۲۹۸)

بفرمود شه آتش افروختن
به رسم مغان بوی خوش سوختن
(همان: ۲۹۹)

اسکندر از تخت و غار کیخسرو بازدید و به او ادای احترام می‌کند و همچنین اسطرلاب را بلیناس به فرمان اسکندر از روی جام کیخسرو می‌سازد:

سطلاب دوری که فرزانه ساخت بر آیین آن جام شاهانه ساخت

(همان: ۳۳۶)

ب) ترجمه متون حکمت ایرانیان به یونانی و فرستادن آن‌ها به یونان

جهاندار فرمود کاید وزیر به رفتن نشست از بر بارگیر
کتبخانه پارسی، هرچه بود اشارت چنان شد که آرند زود
سخن‌های سر بسته از هردی ز هر حکمتی ساخته دفتری
به یونان فرستاد با ترجمان نبشت از زبانی به دیگر زبان

(همان: ۲۶۸)

ج) پیروی از راه و رسم کیان: این مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اقتباس اسکندر از تمدن ایران است. برای ایرانیان تا پیش از عصر جدید آداب پادشاهی و اداره قلمرو و سلسله‌مراتب سیاسی و ... فقط یک‌شکل داشته است؛ از آنجا که اعراب و ترکان در دوره‌های مختلف این آداب را از ایرانیان تقلید کرده‌اند، در دنیای خاورمیانه تنها صورت قابل‌تصور نظام پادشاهی بوده است.

اوج تجلی آن را می‌توان در رابطه دارای دارایان با اسکندر دید؛ دارا در آغاز داستان شخصیتی ضحاک‌گونه دارد که از هر جهت مستحق سقوط و کیفر به نظر می‌رسد ولی همین شخص با مرگی سیاوش‌وار از دنیا می‌رود و صحنه برخورد نهایی اسکندر با او سخت تراژیک توصیف می‌شود.

سکندر بنالید کای تاجدار سکندر منم چاکر شهریار
نخواهم که بر خاک بودی سرت نه آلوده خون شدی پیکرت..
چرا مرکبم را نیفتاد سم؟ چرا پی نکردم در این راه گم
دریغا که از نسل اسفندیار همین بود و بس ملک را یادگار

(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۱۶ و ۲۱۷)

و نتیجه اصلی این رویارویی جانشینی اسکندر به جای دارا پس از شنیدن و پذیرفتن پندهای اوست.

نظامی در ارائه چنین تصویری از اسکندر تنها نیست ولی تأکید او بر روی این قضیه ویژه است. ارائه این چهره از اسکندر را امروزه دیگر چندان غیرتاریخی و برآمد واکنشی در برابر تحقیر بیگانه نمی‌شمارند.

پی‌یر بریان، متخصص تاریخ هخامنشی، جمله معروفی دارد؛ «اسکندر در حقیقت آخرین شاه هخامنشی بوده است» (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۱۳). با عوض کردن کلمه «هخامنشی» با «کیانی» می‌توان این جمله را چکیده نظر نظامی درباره رابطه اسکندر با تمدن و فرهنگ ایران دانست.

به هر تختگاهی که بنهاد پی ننگه داشت آیین شاهان کی

(همان: ۷۰)

۲. برخورد اسکندر با تمدن‌های حاشیه‌ای

اسکندر با به‌دست آوردن قلمرو دارا و با تسلط یافتن بر فرهنگ و تمدن ایرانیان اهداف اصلی خودش را تحقق یافته می‌بیند؛ این نکته را هنگام ورود او به سرزمین‌های دیگر و یادکرد نیکش از ایرانیان نیز به‌خوبی می‌توان فهمید. جنگ او در این مناطق کاملاً به‌عنوان یک جنگ حاشیه‌ای محسوب می‌شود و قصد او آن است که پادشاهان دیگر او را جانشین دارا بشماراند و خراج‌گزارش بشوند و درواقع، هدف او از برخورد با این سرزمین‌ها تصرف آن‌ها نیست.

۲.۱. تمدن‌های حاشیه‌ای بزرگ (روم، چین و هند)

روم: تفاوت میان رومیان و یونانیان برای مسلمانان پیوسته درهم بوده است و تفکیک دقیقی از این دو نژاد نداشته‌اند (ابن‌عبری، ۱۳۷۷: ۸۵) اما چهره‌ای که نظامی از اسکندر و لشکر او ارائه می‌دهد کاملاً با رومیان مطابقت دارد و نه با یونانیان. درحقیقت، باید گفت که برای مسلمانان سه فرهنگ خلط شده است.

۱- روم باستان که بعداً روم غربی مسیحی شد و قلب آن خود شهر روم بود؛

۲- یونان باستان که مسلمانان با آثار علمی و فلسفی‌شان کمابیش آشنا بودند ولیکن از بستر اجتماعی و ادبیاتشان چندان مطلع نبودند و از تاریخشان فقط اندکی به گوششان خورده بود؛

۳- روم شرقی یا بیزانس که مسیحی بودند و در عین حال فرهنگ و زبانشان پیوسته به یونان بود؛ مردمانشان خود را هم وارث رومیان می‌دانستند و هم یونانیان. که احتمال می‌رود این خلط فرهنگی برای مسلمانان از اینجا نشأت گرفته باشد.

۲.۲. ویژگی‌های بیزانسی اسکندر

۱. همان‌گونه که در ایران ساسانی رومیان را نه جنگ‌آورانی قهار بلکه بیشتر به‌عنوان پزشک و مهندس و فیلسوف می‌شناختند، نظامی نیز سپاه اسکندر را چندان توانا و مقاوم در رزم نشان نداده است.

اگر رومی اندیشد از جنگ زنگ عجب نیست کائن ماهی است آن نهنگ

(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

پیروزی در جنگ‌ها اغلب در مرحله اول از طریق پهلوانی و بخت خود اسکندر و در مرحله دوم با تدبیر فیلسوفان و منجمان همراه سپاه او به‌دست می‌آید.

۲. از آنجاکه توانایی نظامی بیزانسی‌ها به حد کافی نبود با سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، کارشان را پیش می‌بردند
۳. اسکندر نیز هنگامی که دربارهٔ حملهٔ روسان می‌شنود تصمیم می‌گیرد که ترک‌ها را به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از آنان به‌کار ببرد.

ز کوه خزر تا به دریای چین همه ترک بر ترک بینم زمین...
ز آشوب ترکان این مرحله توان ریخت بر پای روس آبله
(همان: ۴۳۴)

تمثیل گرگ و روباه که نظامی بلافاصله بعد از این ابیات می‌آورد، کاملاً روشنگر این نکته است:

سگالندهٔ کاردان وقت کار ز دشمن به دشمن شود رستگار...
در چاره بر چاره‌گر بسته نیست همه کار با تیغ پیوسته نیست
(همان: ۴۳۵)

۴. رومیان در بین جغرافی‌دانان و مورخان پیوسته به خوش‌سیمایی و نیز نازک‌طبعی شهره‌اند. «پس از او شاه روم است که به نزد ما شاه مردان است که در جهان نکو خلقت‌تر و خوش‌سیماتر از مردان وی نیست» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۴۰). نظامی نیز به این ویژگی در میان لشکریان اسکندر اشاره می‌کند:

برآورد زنگی ز رومی هلاک که این نازنین بود و آن هولناک
شه از نازنین لشکر اندیشه کرد که از نازنین نیاید نبرد
(همان: ۱۲۱)

۵. اسکندر نظامی مانند بیزانسی‌ها جامه‌اش دیبای فاخر است. هنگامی که پادشاه روس‌ها با لشکریان اسکندر مواجه می‌شود در توصیف آنان چنین می‌گوید:

به انگشت بنمود کانک ز دور جهان در جهان نازنین‌اند و حور...
همه زین زرین یاقوت کار کفل‌پوش‌های جواهرنگار
کلاه مرصع برافراشته قبا تا کف پای بگذاشته...
همه عنبرین‌دار و خلخال‌پوش سر زلف پیچیده بالای گوش
(نظامی، ۱۳۸۸: ۴۳۲)

چنانکه می‌بینیم این توصیفات نظامی از زبان پادشاه روس، نسبت به یونانیان باستان که در فرهنگشان برهنگی وجه تمایزشان از بربرها بوده است، چه فاصله‌ای دارد. حال آنکه دربارهٔ بیزانسی‌ها می‌دانیم که به پوشیدن لباس‌های فاخر و مرصع شهره بوده‌اند.

حکمت: تنها نکته‌ای که به سرزمین اسکندر نسبت داده می‌شود و باید آن را یونانی به‌شمار بیاوریم نه رومی، حکیمان دربار اسکندر هستند. نظامی خود را حکیم می‌داند و بزرگ‌ترین میراث اسکندر از سرزمین مادری‌اش را نیز حکمت می‌شمارد. از سخنانی که نظامی از زبان حکیمان بیان می‌کند پیداست برای او حکمت عبارت است از:

۱- داستان‌های اسطوره‌ای دربارهٔ پیدایش جهان گفتن؛ ۲- طلسم و تعویذ ساختن و باطل کردن؛ ۳- اندرزه‌های سیاسی و نظامی (که اغلب هم ماکیاولیستی‌اند)؛ ۴- اندرزه‌های اخلاقی، که عمدتاً دربارهٔ گذشتن از دنیا و پرهیزکاری است.

نظامی افسانه‌گویی دربارهٔ آفرینش را برعهدهٔ کسان مختلفی از جمله خود اسکندر می‌گذارد (در مناظرهٔ او با حکیم دهری هندی در اقبال‌نامه). امور تعویذ و طلسم با بلیناس و اندرزه‌های ماکیاولیستی با ارسطو است. اندرزه‌های زهدآمیز را نیز به کسان مختلف از جمله ارسطو، سقراط و افلاطون نسبت می‌دهد. اما در مجموع این بلیناس است که جابه‌جا گره از کار اسکندر می‌گشاید و بهترین ثمرهٔ حکمت را در اختیارش می‌گذارد. حکیمان و فیلسوفانی که همراه سپاه اسکندر هستند نخست گشایندگان بسیاری از مشکلات او در سیاست و رزم‌اند و درثانی در جای‌جای کار به سخن می‌آیند و اندیشهٔ خود را دربارهٔ کار جهان و آدمی مطرح می‌کنند. (برخلاف فردوسی که آنان را صرفاً جانشین موبدان کرده است و تنها به‌عنوان اندرزگو و فرستاده‌ای چرب‌زبان می‌شناساند).

هند: مسعودی هند را سرزمین حکمت و سیاست دانسته است و در همانجا از گفتگوی اسکندر با فیلسوفان و از جمله با کید پادشاه صاحب حکمت آن دیار سخن به میان آورده است (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۸۸). فردوسی نیز داستان رفتن اسکندر به هند را با آب و تاب بازگو می‌کند. از خواب کید به تفصیل سخن می‌گوید و از زبان اسکندر هند را می‌ستاید (فردوسی، ۱۹۶۷: ۱۸/ ۷ - ۴۰).^۳ اما نظامی گویی هند را چندان دوست ندارد و آنجا را اقلیم کید و کینه می‌خواند؛ از خواب شاه هند سخنی به میان نمی‌آورد و جنگ اسکندر با فور را در نهایت اختصار گزارش می‌کند. در اقبال‌نامه فیلسوف دهری که اسکندر او را مغلوب می‌کند از هند آمده است. حتی در یک منظر کلی می‌توان گفت نظامی لشکرکشی اسکندر به هند را تنبیهی می‌شمارد.

ز سودای هند و ز صفرای روس فرو شست گیتی چو بیت‌العروس

(نظامی، ۱۳۸۸: ۷۱)

با همه این احوال در نظر نظامی نیز هند سرزمینی متمدن است و در داستان چهار هدیهٔ کید به اسکندر این روایت متمدن هند نمودار است.

^۳ حتی خاقانی که از شاعران هم‌دوره و هم‌سبک نظامی است، در منشآت از ورود اسکندر به هند به ویرانگری او نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: «فرمود که سواد لشکرها گرد خضرای دارالملک دایره درآوردند و حصار دهند و مزارع را آتش‌زدن فرمود و منابع آب را بریدن اجازت داد. ملک هندوستان به فریاد آمد و خویشان را به کردهٔ اول گناهکار شمرد (خاقانی، ۱۳۸۴: ۱۵۸ و ۱۵۹).

چین: برخورد اسکندر با چینیان متفاوت از برخوردش با هندیان است؛ او مطابق خوی همیشگی خودش از رفتار دوستانه و پیام حاوی صلح پادشاه آنجا استقبال می‌کند و از جنگ می‌پرهیزد (رک. همان: ۳۸۱ - ۴۰۰). ابن عبری دربارهٔ چینیان می‌آورد «چینیان شمارشان از دیگر امّت‌ها بیشتر است و کشورشان ارجمندتر و سرزمینشان گسترده‌تر ... آنچه سبب برتریشان بر دیگر امّت‌هاست، آگاهی‌شان از صنایع عملی و تبحر در کارهای تصویری است» (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۱). به نظر می‌رسد، نظامی نیز از چین چنین تصویری دارد، کشوری پرجمعیت و آباد، که برجسته‌ترین محصول فرهنگی‌شان نقاشی است؛ او پادشاه آنجا را نیز فردی خردمند و آگاه می‌داند. چگونگی برخورد اسکندر با چینیان و واکنش پادشاه آن کشور در مقابل او تقریباً بدان گونه است که صاحب تجارب‌الامم ذکر کرده است (رک. ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۹۵). مناظره و مسابقهٔ نقاشی میان چینیان و رومیان را که در کتاب‌های زیادی، از جمله مثنوی نیز نقل شده است (رک. مولانا، ۱۳۷۱: ۱۷۱). به این دوره مربوط می‌سازد (رک. نظامی، ۱۳۸۸: ۴۰۲-۴۰۴).

۲.۳. تمدن‌ها و فرهنگ‌های حاشیه‌ای کوچک (مصر، ابخاز، ارمن و قفقاق)

اسکندر هنگام برخورد با تمدن‌های حاشیه‌ای درجه دو تنها آموزگار است و کم‌تر چیزی فرامی‌گیرد؛ در این سرزمین‌ها او نقش یک منجی را ایفا می‌کند، چنانکه مصر را از دست زنگیان نجات می‌دهد و همچنین نوشابه، ملکهٔ بردع را از دست روسیان. گویی که تمدن‌های حاشیه‌ای درجه دو بیش از سایر تمدن‌ها در معرض خطر نابودی به وسیله توحش‌اند.

در ابخاز او عظمت نابود گشته و از دست رفته را می‌خواهد دوباره احیا کند،

کنون تخت آن بارگه گشت خرد	دبیقی و دیباش را باد برد
فرو ریخت آن تازه گل‌ها ز بار	وزان نار و نرگس برآمد غبار...
بلی گر فراغت بود شاه را	ز نو زیوری بخشد آن گاه را

(همان: ۲۷۶ و ۲۷۷)

در مصر شهری نیز بنا می‌کند که به اسکندریه معروف می‌شود (رک. همان: ۱۳۷).

در مورد قفقاق‌ها باید گفت، گرچه آنان قومی متمدن نیستند و زندگی کوچ‌نشینی دارند؛ اما اسکندر تلاش می‌کند حجاب را - که از نظر نظامی یکی از مظاهر تمدن است - در میان آنان ترویج دهد. او از دیدن زنان روی‌ناپوشیدهٔ قفقاقی ناراحت می‌شود؛ اما با این همه سعی می‌کند به‌طور غیرمستقیم و نه از راه تحکم و زور آن‌ها را به پوشیدن و رعایت حجاب دعوت کند و سرانجام نیز موفق می‌شود (رک. همان: ۴۲۴ - ۴۲۸).

ارمن‌ها گروه دیگری هستند که از آنان یاد می‌شود و چنانکه در بخش بعدی خواهیم آورد، از حملهٔ روس‌ها به آنان و خطر نابودی‌شان بیمناک است.

۳. دفاع از کل محورهای تمدن‌ساز در مقابل توحش جنوبی و شمالی

تأکیدی که نظامی بر جنگ اسکندر با زنگیان و روسیان می‌کند خاص اسکندرنامه اوست؛ در شاهنامه جنگ با زنگیان، جنگی کاملاً تصادفی و حاشیه‌ای است که در چند بیت به کوتاهی بازگو شده است. و از روس‌ها هیچ سخنی به میان نمی‌آید.^۴ این جنگ با داراست که از مهم‌ترین جنگ‌های اسکندر شمرده می‌شود. اما در اثر نظامی جنگ با زنگیان و روس‌هاست که بزرگ و پر عظمت توصیف می‌شود.

جنگ با زنگیان نخستین جنگ اسکندر در شرفنامه و نبرد با روس‌ها نبرد پایانی است، توصیف نظامی از هردو جنگ دارای عناصر مشترکی است که می‌توان آن‌ها را به‌طور موازی فهرست کرد.

روس‌ها وحشیان سردترین منطقه زمین و زنگیان وحشیان گرم‌ترین منطقه زمین‌اند. در هردو مورد جنگ‌ها در روزهای پیاپی رخ می‌دهد و برخی روزها پیروزی با رومیان و لشکر اسکندر است و برخی روزها پیروزی با طرف مقابل. هر دو گروه پهلوانان ترس‌آوری دارند. که از یک‌طرف وحشی و از طرف دیگر بسیار زورمند هستند و اسکندر ناچار می‌شود خود برای مقابله با آنان به میدان برود. در هر دو مورد رومیان در جنگ ناتوان می‌شوند و بخت اسکندر یا تدبیر حکیمان اوست که برتری نهایی آنان را رقم می‌زند. تنها در جنگ با اینان است که اسکندر بر بخت خود لعنت می‌کند و از سختی روزگار خویش در نبردها می‌نالند. اغراق‌های شاعرانه در مورد فراوانی کشتگان در توصیف این دو جنگ از همه‌جا بیشتر است. انگیزه اسکندر از جنگ با هردو گروه حفظ تمدن‌های کوچک و بزرگ است؛ هدف در مورد جنگ با زنگیان و در مورد جنگ با روس‌ها دفاع از روم و ارمن و ابخاز است.

ببینی که روسی در این روز چند	به روم و به ارمن رساند گزند...
چو ره یافتند آن حریفان به گنج	بسی بومها را رسانند رنج...
خلل چون در آن مرز و بوم آورند	طمع در خراسان و روم آورند
پریشان شد از بهر نوشابه نیز	که بر شاه بود آن ولایت عزیز

(شرفنامه: ۴۲۱)

۳.۱. زنگیان

معمولاً بین سیاهان زنگی و سیاهان هند تفاوت قائل می‌شوند؛ سیاهان هندی به لحاظ عقل و حکمت و سیاست از سیاهان زنگ متمایزند (ر.ک. مسعودی، ۱۳۷۴: ۷۵). اما به سیاهان زنگی و بربری صفاتی درست برعکس اینان اطلاق می‌شود.

^۴ ورود اسکندر به سرزمین روس و دیدار با پادشاه آنجا در اسکندرنامه کالیستین - که نخستین اسکندرنامه منشور فارسی و به احتمال بسیار قوی مقدم بر نظامی است - نیز هیچگون تشخیصی ندارد و حتی به نسبت بسیاری از سفرهای اسکندر دارای هیجان کم‌تری است.

اینان به طرب و بازی شه‌ره‌اند که این صفتشان را هم نشان از بی‌خردی می‌دانند.^۵ «جالینوس گوید: طربناکی سیاه‌پوست از آنجاست که عقلش خلل دارد» (همان: ۷۶).^۶ ابن‌خلدون نیز به دوربودن زنگیان و به‌طور کلی ساکنان اقلیم جنوبی از خرد سخن به میان می‌آورد، اما بین آنان تفکیک قائل می‌شود. «اینان از اعتدال به دورند؛ مگر اندکی از آنان که در جوانب مناطق معتدل می‌زیند، چون حبشیان که در مجاورت یمن می‌باشند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱/۱۵۲).

در اسکندرنامه این قوم وحشت‌انگیزترین گروهی هستند که اسکندر با آن‌ها روبه‌رو می‌شود.

سیاهان که ماران مردم زنند نه مردم همانا که اهریمن‌اند
ز مردم‌کشی ترس باشد بسی ز مردم‌خوری چون نترسد کسی؟

(شرفنامه: ۱۰۵)

جنگ با زنگیان چنان است که پنداری حتی نظامی نیز هنگام توصیف صحنه‌های نبرد متأثر و مضطرب است و با اسکندر همدردی می‌کند و نگران او و لشکریانش است؛ چنانکه هرچه بر شدت جنگ افزوده می‌شود و هرچه سیاهان مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند، نظامی لحن کراهت‌آمیزتری انتخاب می‌کند و صفات تندتری به آن‌ها نسبت می‌دهد؛ صفاتی چون، دیوسار، ص ۱۱۹؛ چو سگ‌کشته، ص ۱۲۱؛ و پهلوانان زنگی را نیز زاغ پیر و یا عفريت مست و صفاتی از این دست خطاب می‌کند (رک. همان: ۱۱۵ و ۱۲۷).

زنگیان نماد توحش جنوبی هستند؛ آنان را برای اسکندر این‌گونه توصیف می‌کنند،

بیابانیانی چو قطران سیاه از آن بیش کاندربیابان گیاه
چو کوسه همه پیر کودک سرشت به خوبی روند ارچه هستند زشت
نه رویی که پیدا کند شرمشان نه بر هیچکس مهر و آزرمشان
همه آدمی‌خوار و مردم‌گزای ندارد در این داوری مصر پای

^۵ در ادب فارسی نیز پیوسته به این نکته اشاره شده است. چنانکه خاقانی می‌گوید:

گرچه زنگی لقبم بهر نشاط عادت زنگ‌نگیرم پس از این

(خاقانی، ۱۳۸۴: ۹۱۴)

و یا خود نظامی در مورد شادی مفرط زنگیان می‌آورد،

غم از زنگی بگرداند علم را نداند هیچ زنگی نام غم را

(نظامی، ۱۳۹۰: ۳۹۷)

^۶ ابن‌خلدون نیز این دلیل جالینوس را باز زبان مسعودی نقل می‌کند و البته آن را رد می‌کند و دلایل خاص خودش را - که همانا ربط دادن خلق و خو به اقلیم و آب و هواست - بیان می‌کند (رک. ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۵۷).

نه مصر و نه افرنجه ماند نه روم گدازند از آن کوه آتش چو موم
(همان: ۹۵ و ۹۶).

اما اسکندر سرانجام حتی از کشتن زنگی که چاره‌ای جز آن نداشت بی‌زاری می‌جوید و انسان‌کشی را کاری به دور از انسانیت می‌بیند،

شاه از فتح زنگی و تاراج گنج برآسود و ایمن شد از درد و رنج
به عبرت در آن کشتگان بنگریست بخندید پیدا و پنهان گریست
که چندین خلاق در این دار و گیر چرا کشت باید به شمشیر و تیر
(همان: ۱۳۲).

۲.۲. روس‌ها^۷

ابن فضلان در مورد روس‌ها می‌گوید: «آنان کثیف‌ترین خلق خدا هستند، خود را از بول و غایط پاک نمی‌کنند ... این جماعت همچون خران گمراهند» (ابن فضلان، ۱۳۴۵: ۱۰۲). ابن عبری هنگام صحبت از اقلیم‌ها و امت‌های مختلف، برخی همچون ایرانیان و کلدانیان را صاحب تمدن و علم می‌داند ولی در مورد برخی دیگر، از جمله روس‌ها، با خوارداشت سخن می‌گوید. «از اینان که بگذریم دیگر امت‌ها به فراگرفتن علوم و فنون توجهی ندارند و به چارپایان شبیه‌تراند تا به آدمیان. زیرا آن گروه که در شمال کره خاک هستند به سبب دوری از خورشید از فراز سرشان، دقت فهم و تیز فهمی خود را از دست داده‌اند... مزاجشان سرد، خویشان تند است؛ چون صقلاب‌ها و همسایگان‌شان» (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲). روس‌ها را در شرفنامه برای اسکندر این‌گونه توصیف می‌کنند:

ستانند کشور گشایند شهر که خامان خلق‌اند و دونان دهر
همه رهنانند چون گرگ و شیر به خوان نادلی‌رند و بر خون دلیر
ز روسی نجوید کسی مردمی که جز گوهری نیستش ز آدمی
(شرفنامه: ۱۲۱)

یک پهلوان روس هنگام رجزخوانی خود را چنین توصیف می‌کند:

درشتم به چنگال و سختم به زور به خامی درم پهلوی نره گور
همه خون خام است نوشیدنم همه چرم خام است پوشیدنم

^۷ . احتمالاً منظور روس‌های امروزی نیستند؛ بلکه وارگ‌ها (varegues) هستند که در قرن نهم میلادی دره‌ علیای دنیپر و سواحل ولگا را تسخیر کردند (رک. بورگل، ۱۳۷۵: ۳۵۰). در مورد واراگه باید گفت که اینان قومی ژرمن‌اند و نه اسلاو تبار.

(همان: ۴۴۰).

از جمله صفاتی که نظامی در جای جای شرفنامه برای روس‌ها بر می‌شمرد عبارت‌اند از: کوه پشت، خشک مغز، برهنه، خونریز و ... و برای نشان دادن بری بودن آنان از دانش و فرهنگ می‌گوید:

نیرزید با کمترین روسییی فلاتونی آنجا فلاتوسییی

(همان: ۴۳۹).

تنها چیزی که اسکندر در فرهنگ روس‌ها می‌پسندد اقتدار پادشاه آنان است که موجب می‌شود بتوانند قطعه‌ای پوست بی‌ارزش را به‌عنوان پول رایج سرزمینشان به‌کار ببرند (ر. ک. همان: ۴۸۰).

۴. شخصیت اسکندر در اسکندرنامه ابراهیم‌میرزا مکتب شیراز

نسخه اسکندرنامه نظامی به تاریخ ۸۳۹ قمری یکی از بی‌شمار شاهکارهای کم‌تر شناخته شده ایران در زمینه خوشنویسی و تصویرگری بوده که در دوران فرمانروایی ابراهیم‌میرزا، فرمانروای تیموریان در شیراز مصور شده است.

نظامی نه تنها مبارزات حق طلبانه در راه کسب آزادی را تقدیر می‌کند بلکه در عین حال آن‌ها را یک وظیفه شریف می‌داند. جنگ اسکندر با دارا، شاه ایران، مانند چنین مبارزه‌ای تصویر می‌شود. نظامی علت این جنگ را این گونه توجیه می‌کند که در زمان فیلیپ پادشاه رعیت‌نواز و صلح پرور و عادل، دارا با تهدید یونانیان به حمله به کشورشان، آنان را وادار به پرداخت خراج کرد. اسکندر پرداخت این خراج را برای خود و کشورش، مایه خفت می‌شمرد و می‌خواست از این کار سرباز زند. تصویر شماره ۱، نگاره‌ای از اسکندر در اسکندرنامه را ترسیم کرده است.

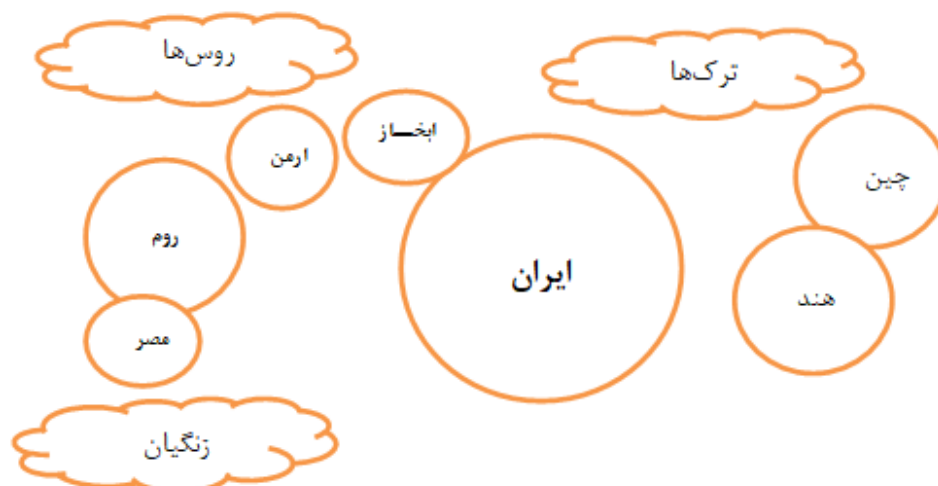


تصویر ۱. اسکندرنامه ابراهیم‌میرزا. مکتب شیراز. محل نگهداری: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

اسکندر گرچه ایران را فتح می‌کند اما به توصیهٔ ارسطو در «این خانهٔ بیگانه» زیاد درنگ نمی‌کند. به کشور خود باز می‌گردد و به‌عنوان با ارزش‌ترین غنایم چند «کتاب» همراه خود می‌برد. در نخستین بخش اسکندرنامه، همراه تصویر صحنه‌ها و سفرهای جنگی، تدابیر اسکندر از نظر ارزش اجتماعی و اخلاقی آن، حائز اهمیت است. مسافرت او به بابل، ارمنستان، آبخاز و حمله به هندوستان و چین از این جهت شایان دقت است. در سفرهای مصر و ایران او به یاری شمشیر پیروز می‌شود، اما در سفر به ولایت‌های دیگر در سایهٔ خردورزی خود غلبه می‌یابد.

نتیجه‌گیری

اسکندر تقریباً در تمامی اسکندرنامه‌ها علاوه بر چهرهٔ پیمبرگونه‌ای که پیدا کرده است، به‌عنوان یک قهرمان شناخته می‌شود. اما تفاوت تصویر نظامی از این قهرمان این است که او را به‌عنوان قهرمانی تمدن‌گستر معرفی می‌کند. برانداختن رسم توحش و جایگزین کردن اصول متمدنانه در سراسر جهان اصلی‌ترین انگیزهٔ این قهرمان آرمانی محسوب می‌شود. در اسکندرنامهٔ نظامی دو نمایندهٔ بزرگ خشونت در شمال و جنوب، یعنی روس‌ها و زنگیان، بزرگ‌ترین تهدید برای کل جهان متمدن محسوب می‌شوند. در این میان، تثبیت اوضاع برای رسیدن به جهانی آرمانی و متمدن از طریق تسلط بر اوضاع ایران امکان‌پذیر است، چراکه این سرزمین در دل اقلیم‌های هفتگانه قرار گرفته است و به لحاظ فرهنگی نقطهٔ مرکزی و سرآمد اقلیم‌های دیگر است. بنابراین باید گفت، برای نظامی خط فارقی میان فرهنگ‌های متمدن و فرهنگ‌های نامتمدن وجود دارد. که کمابیش با تصویر عمومی سلسله‌مراتبی مسلمانان هماهنگ است. اسکندر روابط این فرهنگ‌ها را نظم می‌دهد و از کلیت تمدن در برابر توحش دفاع می‌کند. تصویر خاص نظامی را می‌توان بدین‌گونه نشان داد:



ویژگی خاص اسکندر نظامی این است که در میان این تمدن‌ها با توجه به سلسله‌مراتبشان می‌گردد. در حقیقت، نظامی طرح اسکندر قهرمان را با طرحی که مسلمانان در سده‌های میانه از سلسله‌مراتب فرهنگ‌های جهان داشته‌اند، در هم ادغام کرده است.

منابع و مآخذ:

کتابها

- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۲). مقدمه ابن خلدون. ترجمه: محمد پروین گنابادی، چاپ چهارم، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن عبری، غریغوریوس بن هارون. (۱۳۷۷). مختصر تاریخ دول. ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی فرهنگی.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۵۴). گرشاسب نامه. به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- بریان، پی.یر. (۱۳۸۱). امپراتوری هخامنشی. مترجم: ناهید فروغان، چاپ اول، تهران: فرزانه.
- بیگدلی، غلامحسین. (۱۳۸۶). چهره اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی. چاپ اول، تهران: آفرینش.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶). التفهیم لوائیل الصناعته التنجیم. تصحیح: جلال الدین همایی، چاپ پنجم، تهران: هما.
- خاقانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۸۴). منشآت خاقانی. به تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- خاقانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۸۸). دیوان. با تصحیح، مقدمه و تعلیقات سید ضیاء الدین سجادی، چاپ نهم، تهران: زوآر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد. چاپ اول، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه. (۱۹۶۷). باهتمام م. ن. عثمانوف. مسکو، اداره انتشارات دانش.
- کالیستنس. (۱۳۴۳). اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۷۴). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۶۹). تجارب الامم. ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مولانا، جلال الدین. (۱۳۷۱). مثنوی. به اهتمام رینولد نیکلسون، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.
- مجمل التواریخ والقصص. (بی تا). به تصحیح ملک الشعرا بهار. چاپ دوم، تهران: کلاله خاور.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۹). هفت پیکر. به کوشش سعید حمیدیان، چاپ نهم، تهران: قطره.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۸). اقبال نامه. به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران: قطره.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۸). شرفنامه. به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران: قطره.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۰). خسرو و شیرین. به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوازدهم، تهران: نشر قطره.

مقالات

- بورگل، آذر. (۱۳۷۵). «تصویر اسکندر کبیر در حماسه نظامی». ترجمه اسماعیل سعادت، معارف، دوره ۱۳، ۶۱-۴۳.
- کریمی، محمدحسین. (۱۳۸۳). «اسکندر - ایران - نظامی». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۶، ۱۷۲-۱۳۱.